

را شناسایی کرد. مشکل اول، حضور شخصیت‌های فرعی یا مکملی است که یا از پتانسیل آن‌ها به خوبی استفاده نمی‌شود یا اساساً حضورشان چندان کارکرد در امانت‌یک‌ی ندارد و داستان را از نفس می‌اندازد. به‌عنوان نمونه‌ای از دسته اول می‌توان به شخصیت ماری (مهتاب ثروتی) اشاره کرد. او از ته دل به شیرزاد علاقه‌مند است و بنابراین می‌تواند رأس سوم قدرتمندی در روابط عاشقانه مجموعه باشد اما فیلمساز ساده‌ترین راه را برای جا دادن ماری در این معادله انتخاب کرده است. مثبت بودن تمام و کمال ماری و دل‌بستگی بی‌قیدوشرط او به خاتون باعث می‌شود که با شخصیتی تک‌بعدی روبه‌رو باشیم. به‌عنوان مثالی از دسته دوم هم می‌توان به خواهر و شوهر خواهر رضا اشاره کرد که حذف‌شان از ماجرا، نه ضربه‌ای جدی به روند حرکت داستان می‌زند و نه مشکلی اساسی در روند پردازش شخصیت‌ها ایجاد می‌کند. اما در میان شخصیت‌های اصلی هم لاقابل با یک شخصیت تخت روبه‌رویم؛ خود رضا. مقایسه «خاتون» با یک فیلم بزرگ کلاسیک می‌تواند نشان دهد که چرا رضا، حلقه ضعیف زنجیره «خاتون» است. مثلث اصلی «خاتون» - خاتون، شیرزاد، رضا - از جنبه‌هایی بی‌شبهات به مثلث اصلی فیلم «کازابلانکا» - السه، ریک، و یکتور - نیست. اگر قرار بود «کازابلانکا» هم از دید شخصیت‌ساز (اینگرید برگمن) روایت شود، با داستان زنی روبه‌رو می‌شدیم که میان عشق به آدمی با روحيات پیچیده و یک عشق همراه با

فعالیت‌های میهن‌پرستانه، دومی را انتخاب می‌کند. اما در آن جا داشتیم ماجرا را از زاویه نگاه ریک (همفری بوگارت) می‌دیدیم و به همین دلیل تخت و تک‌بعدی بودن و یکتور لازلو (پل هنرید) نه تنها قابل درک و پذیرش بود بلکه به یکی از نقاط قوت فیلم تبدیل می‌شد. و یکتور یک میهن‌پرست قابل احترام بود که اصلاً

شخصیتی به جذابیت ریک محسوب نمی‌شد و همین امر، همدلی مخاطب با ریک را افزایش می‌داد؛ خصوصیتی که برای افزایش جذابیت فیلم ضروری بود. اما در این جا داریم ماجرا را از دید شخصیت زن می‌بینیم و به همین دلیل عدم تعادل میان دو قطب مذکر داستان - یکی فردی با روحيات پیچیده و غیرقابل پیش‌بینی که از نظر دراماتیک بسیار جذاب‌تر است و دیگری یک شخصیت تخت و تیپیک که عملاً ضعف شخصیتی چندان در او مشاهده نمی‌کنیم باعث می‌شود که تعادل داستان به هم بریزد. به همین دلیل است که هر وقت شخصیت شیرزاد کمرنگ می‌شود، داستان هم افت می‌کند. فراموش نکنید که در تئوری‌های فیلم‌نامه‌نویسی می‌گویند آن چه در نقاط سیاه شخصیت‌های مثبت و نقاط سفید شخصیت‌های منفی، جذاب‌ترین بخش‌های این شخصیت‌ها محسوب می‌شوند. به همین خاطر است که شیرزاد هر چند شاید در مقایسه با رضا شخصیت مثبتی نباشد اما به شخصیتی به‌مراتب جذاب‌تر از رضا تبدیل شده است.

❖ مثبت: ارجاعات

مواجهه با ارجاعات مختلف در دل یک اثر تاریخی طبیعی است. در بسیاری از موارد، ارجاع به نشانه‌های فرهنگی در راستای درک بهتر مخاطب از فضای زیستی مردم یک جغرافیای خاص در یک دوره خاص ضروری است. با این وجود، این ارجاعات (اگر هوشمندانه و با چشم باز انتخاب شوند) می‌توانند اهمیت بیشتری پیدا کنند. ارجاع درست، می‌تواند لایه‌های جدیدی برای اثر ایجاد و فرصت برقراری ارتباط با یک اثر را در سطوحی مختلف برای مخاطب فراهم کند. این ارجاعات لحظه‌ای، وقفه‌ای در مسیر داستان ایجاد نمی‌کنند و بنابراین مشکلی برای مخاطبی که ایده‌ای در مورد منبع ارجاع نداشته باشد به وجود نخواهند آورد. با این وجود، مخاطبی که نکته اصلی آن ارجاع را بفهمد، درک بهتری از درونیات شخصیت‌ها و روابط میان آدم‌های داستان پیدا کند.

برخی از ارجاعات در «خاتون»

چنین نقشی را بر

عهده دارند.

آشکارترینش

ارجاع به رایین

هود است که

بارها تکرار و

اصلاً به بخشی از

داستان تبدیل

می‌شود. اما

در مواردی

با ارجاعات

ظریف‌تری

رو به رو

هستیم.

به عنوان

مثال، در

اپیزود ۲۱

و زمانی که

بعد از مدتی

دوباره با مادر شیرزاد (شبنم مقدمی) روبه‌رو می‌شویم، پس از سکانس حضور دوباره او، تصویری از پوستر فیلم «ربکا» (الفرد هیچکاک) را در سینما می‌بینیم؛ ماجرای زنی که حضورش در زندگی یک مرد تحت تأثیر سلطه زنی غایب قرار می‌گیرد. این ارجاع کوتاه به مخاطبی که متوجه آن شده، کمک می‌کند تا نقش مادر شیرزاد را در وقایع رخ داده به یاد آورده و حوادث ملتتهب اپیزودهای اول را در ذهن خود مرور کند. یک ارجاع به‌موقع، این‌گونه می‌تواند به اثر کمک کند.

❖ منفی: تحول شخصیت

عدم نمایش برخی از بزنگاه‌ها و دوره‌های مهم گذار در مورد شخصیت اصلی و انتقال بخش مهمی از بار انتقال حس و حال این دوران به دیالوگ‌هایی که خاتون بر زبان می‌آورد، باعث شده تا تحول او بسست و اغراق شده به نظر برسد. هر چند او مدام از بی‌توجهی شیرزاد نسبت به خودش در دوره بحرانی پس از مرگ امیرعلی یا دوره زندانی شدنش صحبت می‌کند، اما کماکان به‌نظر می‌رسد که سبلی شیرزاد نقش اصلی را در بی‌میل شدن خاتون نسبت به شیرزاد ایفا کرده است. همچنین صرف این که پسر خاتون یک مبارز بوده یا مثلاً با گروه ۵۳ نفر همکاری داشته، به‌تنهایی توجیه مناسبی برای مبارز شدن خاتون نیست. حضور شخصیتی مثل پروین در این میان می‌توانست نقشی کلیدی در باورپذیری تحول خاتون ایفا کند اما متأسفانه بخش عمده آن چنان پروین در طول حضور کوتاه‌مدت‌ش می‌بینیم، جملاتی شعاری است که مایه چندان برای باورپذیر کردن تحول خاتون فراهم نمی‌کنند. خاتون به‌عنوان زنی که در زندگی شخصی به مشکل خورده و می‌خواهد حق خود را از همسرش بگیرد، قابل درک و باورپذیر است اما مقدمه‌چینی فیلمنامه برای پذیرش او به‌عنوان زنی که دغدغه وطن را دارد و تا جایی پیش می‌رود که نجات او در انتهای مجموعه، به‌شکلی استعاری حفظ آینده ایران به‌نظر می‌رسد (همان‌طور که نام دخترش را هم ایران می‌گذارد) تحریف است.

در مورد شیرزاد هم می‌توان به مشکل مشابهی اشاره کرد. او در اپیزودهای اول آن قدر میهن‌پرست نمایانده می‌شود که حاضر است به سر مافوق خانش شلیک کند. اما با سلطه روس‌ها بر شمال کشور، به مطیع امر مزدور روس تبدیل می‌شود. بله! قابل درک است که چالش مواجهه با ابرقدرتی که بر کشور حاکم شده تفاوت فراوانی با چالش مقابله با یک فرد مافوق در یک اتاق در شرایط بحرانی دارد. عدم رضایت شیرزاد از شرایطی که در آن قرار گرفته و تلاش برای کاهش صدمات وارده به هموطنانش هم قابل درک است. اما او در تمام این مدت و علی‌رغم سرپیچی‌های مقطعی‌اش کماکان یک فرد «مطیع» محسوب می‌شود که حتی حاضر است (علی‌رغم میل باطنی‌اش) همسرش را به خاطر خوش آمد فردی مثل رجباف طلاق دهد. این نوع رفتارها، نسبت چندان با مردی ندارد که آن شلیک اولیه را به‌سمت مافوقش انجام داد.

این مشکلات شخصیت‌پردازی باعث می‌شود که در برخی از موارد احساس کنیم این دست فیلمساز بوده که وارد شده و شخصیت را وادار به انجام یک کنش خاص کرده است (مثل تعرض شیرزاد به خاتون در زندان که برای کاراکتری که از او شناخته‌ایم چندان باورپذیر به‌نظر نمی‌رسد) و در مواردی حتی منطقی برخی از رفتارها هم زیر سؤال است. درست است که خاتون قرار است قربانی رفتارهای نامتعادل شیرزاد به‌نظر برسد، اما نقش خودش هم در برخی از مشکلات رخ داده چندان کم نیست. به‌عنوان مثال، شیرزاد به وضوح هم به خاتون و هم به اخوان (سروش صحت) می‌گوید به پروین خبر برسانند که از کشور خارج شود

